



دانشگاه باقرالعلوم (ع)
دانشکده: فلسفه و کلام

پایان نامه جهت اخذ درجه کارشناسی ارشد

رشته: فلسفه دین

عنوان:

**بررسی تطبیقی نظریه‌های چیستی معنا
در علم اصول و فلسفه تحلیلی**

استاد راهنما:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر حسن معلمی

استاد مشاور:

حجت الاسلام و المسلمین دکتر یار علی کرد فیروزجائی

نگارش:

مهدی طیبی

تیرماه 1393

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

**بررسی تطبیقی نظریه‌های چیستی معنا
در علم اصول و فلسفه تحلیلی**

چکیده

درباره چیستی معنای الفاظ دیدگاه‌های متفاوتی در ساحت فلسفه تحلیلی و به طور خاص در فلسفه زبان بیان شده است. برخی معنای الفاظ را همان مصداق و مدلول آن‌ها می‌دانند و تفکیکی بین معنا و مدلول معتقد نیستند. نظریات گوناگون دیگری نیز وجود دارد و معنا را تصورات ذهنی، توصیفی معین یا نامعین از لفظ، رفتار فعلی یا شأنی مخاطب در هنگام شنیدن لفظ، کاربرد لفظ یا ... می‌دانند. در این پژوهش علاوه بر نقد دیدگاه‌های مذکور، نظرات علمای اصول فقه که به این مسئله پرداخته‌اند و معنای الفاظ را موجودات خارجی، تصورات ذهنی، مطلق مفاهیم یا ... می‌دانند، نقل و نقد گردیده و اشتراکات و افتراقات بین مباحث فلاسفه تحلیلی و علمای علم اصول بیان شده است. نگارنده معنا را حقیقتی منتزع از اشیاء و اشخاص بدون تقید به وجود ذهنی یا خارجی آن‌ها و مستقل از زبان و ذهن می‌داند.

کلمات کلیدی: معنا، فلسفه تحلیلی، اصول فقه، مصداق، مفهوم.

1	فصل اول: کلیات تحقیق و مفاهیم
2	1-1. کلیات
9	1-2. مفاهیم
9	1-2-1. فلسفه تحلیلی
22	1-2-2. علم اصول فقه
40	1-2-3. مراد از معنا، مفهوم و مدلول
41	خلاصه فصل اول
Error! Bookmark not defined.	فصل دوم: نظریه‌های معنا در فلسفه تحلیلی
Error! Bookmark not defined.	نظریه مصداقی یا حکایی یا ارجاعی معنا
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه مصداقی
Error! Bookmark not defined.	روایت پخته‌تر از نظریه مصداقی معنا
Error! Bookmark not defined.	نظریه تصویری
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه تصویری
Error! Bookmark not defined.	نظریه توصیفی
Error! Bookmark not defined.	نظریه راسل در وصف‌های خاص
Error! Bookmark not defined.	نظریه توصیفی نسبت به اسم خاص
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه توصیفی
Error! Bookmark not defined.	نظریه گزاره‌ای یا قضیه‌ای معنا
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه گزاره‌ای
Error! Bookmark not defined.	نظریه رفتاری معنا
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه رفتاری

Error! Bookmark not defined.	نظریه تصویری
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه تصویری
Error! Bookmark not defined.	نظریه کاربردی
Error! Bookmark not defined.	نقدهای نظریه کاربردی
Error! Bookmark not defined.	نظریه علمی ارجاعی
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه علمی ارجاعی
Error! Bookmark not defined.	خلاصه فصل دوم
Error! Bookmark not defined.	فصل سوم: نظریه‌های معنا در علم اصول
Error! Bookmark not defined.	نظریه وضع الفاظ برای موجودات خارجی
Error! Bookmark not defined.	وضع الفاظ برای صور ذهنی
Error! Bookmark not defined.	وضع الفاظ برای ذات ماهیات و مفاهیم
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه وضع برای ذات ماهیات و مفاهیم
Error! Bookmark not defined.	نظریه تفصیل بین الفاظ کلیات و جزئیات
Error! Bookmark not defined.	نظریه وضع الفاظ برای روح معانی
Error! Bookmark not defined.	نقد نظریه وضع برای روح معانی
Error! Bookmark not defined.	خلاصه فصل سوم
Error! Bookmark not defined.	فصل چهارم: وجوه اشتراک و افتراق نظریه‌های چیستی معنا در علم اصول و فلسفه تحلیلی
	Bookmark not defined.
Error! Bookmark not defined.	4-1. اشتراکات
Error! Bookmark not defined.	4-2. افتراقات
Error! Bookmark not defined.	4-3. نظریه مختار درباره چیستی معنا
Error! Bookmark not defined.	4-3-1. مبانی نظریه مختار

Error! Bookmark not defined. 4-3-2. توضیح نظریه مختار.

Error! Bookmark not defined. 4-3-3. کاربرد نظریه مختار.

Error! Bookmark not defined. خلاصه فصل چهارم.

Error! Bookmark not defined. نتیجه گیری.



فصل اول: کلیات تحقیق و مفاهیم

1-1. کلیات

بیان مسأله

اهمیت و فایده آن

سابقه تحقیق

اهداف تحقیق

سوالات تحقیق

چارچوب تحقیق

فرضیه‌های تحقیق

پیش فرض های تحقیق

روش انجام تحقیق

سازمان دهی تحقیق

منابع تحقیق

1-2. مفاهیم

1-2-1. فلسفه تحلیلی

1-2-2. علم اصول

1-2-3. مراد از معنا، مفهوم و مدلول

1-1. کلیات

بیان مسأله

از آغازین روزهای تکنون بشر بر روی زمین، انسان برای اشاره به اشیاء و نیز استفاده از قابلیت‌های دیگران در راستای پیشبرد اهداف اجتماعی خود نیازمند به ابزاری برای انتقال مراد و مقصود خود به آنها بوده است که البته ارتباط و تعامل صحیح در گرو ایجاد فهم مشترک از مراد و مقصود است. زبان به عنوان ابزار گفتاری و مکتوبات و علائم به عنوان ابزار نوشتاری و ترسیمی تفاهم، نخستین فعالیت‌های انسان در راستای نیل به این مقصود خود بوده است. البته باید اذعان کرد که فرآیند تفاهم و اشتراک‌سازی فهم جهت دستیابی به اهداف یکی از پیچیده‌ترین فعالیت‌های بشر است که انسان بدون التفات به پیچیدگی آن، با ارتکاز خود آن را انجام داده است. به نظر می‌رسد پیش نیاز تبیین فرآیند مذکور دستیابی به مدلول بی‌واسطه الفاظ، مکتوبات و علائم است زیرا با شناخت از مدلول بی‌واسطه آنها و به عبارتی دیگر معلوم بالذات و متعلق مستقیم معرفت بشر، چگونگی تشارک افراد در فهم به سادگی قابل توجیه است.

از دیرباز هدف از تفکر در فلسفه سنتی تبیین مسائل ما بعد الطبیعی بود و محور مباحث فلسفه وجود بود ولی با ظهور فلسفه جدید در غرب و به ویژه با رویکرد تجربی فیلسوفان آن، رویکرد ما بعد الطبیعی به رویکرد معرفت شناختی تقلیل یافت. با شکست رویکرد معرفت شناختی در حل مسائل ما بعد الطبیعی و با ظهور فلسفه تحلیلی توسط برتراند راسل و جرج ادوارد مور، فلسفه زبان و مبحث معناشناسی به عنوان یکی از شاخه‌های مهم فلسفی مطرح شد و به نوعی چرخش زبانی در مسائل فلسفی حادث شد. به نظر این دسته از فیلسوفان مشکلات فلسفی ناشی از کاربرد نادرست زبان است و می‌توان با توسل به کاربرد درست زبان به حقیقت دست یافت. هر چند که همواره بخشی از تلاش‌های معرفتی در شاخه‌های گوناگون علوم، در راستای نیل به معنا است ولی موضوع و محور علم

«معناشناسی» به عنوان یکی از شاخه‌های فلسفه زبان، خود «معنا» است. مسئله چیستی معنا و چگونگی ایجاد و طریق دست‌یابی به آن، از مسائل مهم این شاخه از فلسفه زبان است. در میان علوم اسلامی نیز یکی از علومی که کنکاش در مباحث الفاظ نظیر تحلیل حقیقت وضع، بخشی از وظیفه آن است، علم اصول فقه است. این علم، علمی ابزاری و آلی برای علم فقه است و حداقل بنا به نظر بخش زیادی از اصولی‌ها، علم اصول، قیاس کبری استنباط را مهیا می‌کند و نقش مهمی در دستیابی به مراد شارع دارد. عمده‌ترین منبع علم فقه ادله نقلی (قرآن کریم و روایات معصومین ع) هستند و علم اصول به عنوان پیش‌نیاز فقه، از مباحث الفاظ که مرتبط با ادله نقلی هستند، سخن می‌گوید. دغدغه اصولی‌ها بیان طرق صحیح دستیابی به مراد و مقصود شارع به عنوان مبین ادله نقلی است و هدف اصلی از تدوین علم اصول نیز همین است ولی از آنجا که خطابات شارع به عرف القاء شده و درصدد تفهیم مراد به عرف مردم هستند، علم اصول نیز با خطابات شارع معامله خطابات عرف را می‌کند و در باب الفاظ از قواعدی بحث می‌کند که از آنها می‌توان در تجزیه و تحلیل هر کلام و دست‌یابی به مقصود هر متکلمی استفاده کرد.

در این تحقیق برآنیم که از چیستی معنا و نظریه‌های مطرح در این مسئله بحث کنیم. فلاسفه زبان در باب چیستی معنا نظریات متفاوتی دارند. در این سنت فلسفی نظریات شی‌انگاران- برخلاف نظریات غیر شی‌انگاران- برای معنا هویت مستقلی قائلند. در علم اصول فقه نیز هر چند- به استثنای عبارات برخی از اصولی‌های دو قرن اخیر- بحث مستقلی که محور آن «معنا» باشد وجود ندارد ولی در لابلائی مباحث الفاظ مانند حقیقت و اقسام وضع، نظریه استعمال، کیفیت ترادف و اشتراک الفاظ و مباحثی از این قبیل می‌توان نظریه‌های در باب چیستی معنا اصطیاد کرد.

از آنجا که دست‌یابی به نظریه صواب مستلزم بررسی نظریه‌های مطرح شده در این دو علم است؛ لذا مسئله این تحقیق بررسی و تحلیل نظریه‌های چیستی معنا در علم اصول و فلسفی تحلیلی است.

اهمیت و فایده آن

1. یکی از فواید این بحث آن است که در سایه پاسخ به سوال از چیستی معنا، بخش زیادی از مشکل توجیه فرآیند تفاهم و انتقال معانی برطرف خواهد شد.
2. به نظر می رسد قرابت بسیاری میان مسائل مطرح شده در فلسفه تحلیلی و علم اصول وجود دارد لذا با طرح مسائل مشترک بین این دو علم، زمینه بهره‌گیری طرفینی فراهم می‌شود. آیا سنت فلسفه تحلیلی می‌تواند افق جدیدی برای مبحث دلالت الفاظ بگشاید و آیا دانشمندان این سنت فلسفی نکاتی بیان کرده‌اند که از نگاه اصولی‌ها مخفی بوده و فهم صحیح معانی الفاظ قرآن و سنت مبتنی بر توجه به آن نکات باشد؟ و از طرف دیگر سوال مطرح می‌شود که آیا تلاش‌های اصولیان در تاریخ چند صد ساله این علم برای کشف مراد متکلم، دست‌آوردی برای فلاسفه تحلیلی معاصر داشته یا مباحث علم اصول برای آنها، مسائلی ناشناخته است که با ارائه دقیق و صحیح دیدگاه اصولیان در مسائل مشترک می‌توان به پیشبرد آن مسئله در سنت فلسفه تحلیلی کمک کرد؟
3. مسئله چیستی معنا، مسئله‌ای بنیادین و مقدمی برای بسیاری از مباحث هرمنوتیک و مسائل فلسفه زبان محسوب می‌شود لذا اتخاذ دیدگاه صحیح می‌تواند مشکل‌گشای بسیاری از مسائل این علوم باشد. به عنوان مثال قبل از بحث از تعیین یا عدم تعیین معنا و بازتاب آن بر فرآیند فهم، بدون شک باید مبنای محقق در مسئله چیستی معنا روشن گردد و نیز یکی از مقدمات ارائه نظریه صحیح تفسیر متن، بحث از چیستی معنا خواهد بود. در بحث از زبان دین و معناداری گزاره‌های دینی باید ابتدا نظریه صحیح در مبحث چیستی معنا و ملاک معناداری مشخص شود تا نفی یا اثبات معنا برای گزاره‌های دینی به روشنی تبیین شود.
4. برگزیدن نظریه صحیح در مسئله چیستی معنا می‌تواند زمینه‌ساز ارائه تبیین دقیق برخی از مباحث الفاظ علم اصول نظیر اقسام وضع و کیفیت وضع در حروف و

سایر ادات غیر مستقل، حقیقت ترادف و اشتراک، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد و ... باشد.

سابقه تحقیق

مقاله: نظریات شیء انگارانه معنا در فلسفه تحلیلی و علم اصول؛ نویسنده: محمود مروارید؛ (نشریه نقد و نظر، سال دهم، شماره سوم و چهارم، 1383): این مقاله از دو بخش تشکیل شده است. در بخش اول، نظریه‌های شیء انگارانه معنا در سنت فلسفه تحلیلی با عناوین نظریه حکایی، نظریه ایده انگارانه، نظریه گزاره‌ای و نظریه سمانتیک جهان‌های ممکن، به اختصار معرفی شده و هر یک از آنها مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است. بخش دوم این مقاله به طرح و بررسی نظریه معنا در علم اصول فقه اختصاص دارد که مؤلف چهار نظریه از اصولیان درباره چیستی معنا بیان می‌کند: وضع برای موجودات خارج، وضع برای صورت‌های ذهنی، وضع برای طبیعت یا ماهیت یا مفهوم و وضع برای مفهوم به لحاظ حکایت از مصادیق. در این بخش نیز دلایل توجیه نظریه‌های مذکور و اشکالات وارده بر آنها مطرح می‌شود. در نهایت مؤلف نتیجه می‌گیرد رایج‌ترین نظریه اصولی (یعنی نظریه وضع برای طبیعت یا ماهیت یا مفهوم) مشکلاتی جدی دارد، که با اصلاح آن، تقریباً به نظریه‌ای مشابه با نظریه گزاره‌ای معنا در سنت فلسفه تحلیلی دست یافته می‌شود.

این مقاله به اذعان مؤلف از دو جهت در مقام بیان نیست. اول آنکه اهتمام ایشان به بررسی مسئله معنا در الفاظ عام است و از این نظریات مربوط به معنای اسمای خاص، اسمای اشاره، ضمائر و حروف - مگر به هدف تمهید برای سایر مباحث - مطرح نمی‌شود. و نکته دیگر آنکه چون هدف مؤلف بررسی نظریه‌های معنا در علم اصول فقه و مقایسه آن با نظریات مشابه در سنت فلسفه تحلیلی است، به نظریات غیر شیء انگارانه (مثل نظریه کاربردی معنا و نظریه تبیین معنا بر حسب صدق) که نظریه‌های جدیدتری در عرصه فلسفه زبان هستند و به لحاظ تاریخی متأخرتر از نظریات شیء انگارانه ارائه

شده‌اند، نمی‌پردازد، چه این که تقریباً همه نظریه‌های مطرح شده در سنت اصولی، ذیل نظریات شی‌انگاران معنا قرار می‌گیرند.

این مقاله هر چند تناسب موضوعی با این تحقیق دارد ولی در این پژوهش سعی شده که تحقیقی جامع و همراه با طرح گسترده نظریات مطرح در باب چیستی معنا و از جمله نظریات جدید غیر شی‌انگاران به بررسی جوانب مختلف مسئله پرداخته شود.

کتاب: نظریه تفسیر متن، نویسنده: احمد واعظی (قم)، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، (1390)، مراد از نظریه تفسیر متن از دیدگاه نگارنده چنین است: «مجموعه‌ای از دیدگاه‌های فراهم آمده از پاسخ به پرسش‌های بنیادین مربوط به ماهیت فهم متن، حقیقت معنا و سازوکار وصول به آن، سهم و نقش عواملی نظیر مؤلف، مفسر، زمینه تاریخی در شکل‌گیری معنا و فهم آن به ضمیمه الزامات و راهبردهای کلان در باب نحوه قرائت متن، محتوای نظریه تفسیر را تشکیل می‌دهد. هر نظریه تفسیر جامع لزوماً مشتمل بر نظریه‌ای درباره متن نیز هست». مجموعه مباحث مطرح شده ذیل نظریه تفسیر را می‌توان در سه مقوله کلان طبقه‌بندی کرد: هستی‌شناسی معنا، معرفت‌شناسی معنا و اخلاقیات معنا. بخش هستی‌شناسی معنا، مشتمل بر تحلیل وجود شناختی از معناست و قسمتی از مباحث این بخش با موضوع تحقیق حاضر تطابق دارد. پرسش‌های مربوط به اصل وجود معنا و انکار آن، بررسی نحوه وجود معنا، منبع و خاستگاه آن و اینکه اساساً معنا کجا قرار دارد، از زمره مباحث مهمی است که ذیل هستی‌شناسی معنا بررسی می‌شود.

اهداف تحقیق

1. بررسی و نقد آراء و اندیشه‌های جدید درباره چیستی معنا.
2. مباحث الفاظ علم اصول فقه هر چند خاستگاه متفاوتی با مسائل فلسفه زبان دارد، ولی رابطه وثیقی با شاخه معناشناسی فلسفه زبان دارد و با این شاخه از فلسفه نقاط مشترک فراوانی دارد. در این پایان‌نامه به یکی از نقاط مشترک این دو علم پرداخته شده و سعی شده با ارائه یک نظریه صحیح در باب چیستی معنا گام موثری در مسائل این علوم برداشته شود.

3. مسئله چیستی معنا از مسائل بنیادین و زیربنایی مسائل زیادی در فلسفه تحلیلی و هرمنوتیک و نیز مباحث الفاظ علم اصول است و نظریه صحیح در این مسئله می تواند باعث تنقیح بسیاری از مباحث این دو علم شود. در علم اصول مباحثی نظیر حقیقت وضع، ترادف و اشتراک، استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد و در فلسفه تحلیلی و هرمنوتیک مباحثی مانند تعیین معنا، سیالیت در فهم و نسبیت آن، معیار شناسایی فهم صحیح و برخی مباحث دیگر، از مسائلی هستند که نظریه صحیح درباره چیستی معنا می تواند به طور مستقیم یا غیر مستقیم به دست یابی دیدگاه صحیح در آن مسائل کمک کند.
4. هدف از انجام این تحقیق بررسی امکان دست یابی به نظریه معنا است به گونه ای که هیچ یک از اشکالات مطرح در کتاب های فلسفه تحلیلی و علم اصول بر آن وارد نباشد.

سوالات (اصلی و فرعی) تحقیق :

سوال اصلی

- دیدگاه های مختلف در فلسفه تحلیلی و علم اصول فقه، پیرامون مسئله چیستی معنا کدامند؟ و اشتراکات و افتراقات آنها چیست؟

سوالات فرعی

1. دیدگاه های مطرح درباره معنی در فلسفه تحلیلی کدام است؟
2. چه اشکال هایی بر نظریه های معنا در فلسفه تحلیلی وارد است؟
3. دیدگاه های مطرح درباره معنا در علم اصول کدام است؟
4. چه اشکال هایی بر نظریه های معنا در علم اصول مطرح است؟
5. نظریه های چیستی معنا در علم اصول و فلسفه تحلیلی چه اشتراکات و افتراقاتی دارند؟
6. ویژگی اصلی نظریه قابل دفاع درباره چیستی معنا چیست؟

چارچوب نظری تحقیق:

با توجه به این که تحقیق حاضر تحقیق بنیادین است، نیازی به چارچوب نظری ندارد.

11 - فرضیه های تحقیق:

فرضیه تحقیق عبارت است از این که : بر اساس مبانی علم اصول می توان نظریه ای درباره معنا ارائه کرد که اشکالات مطرح بر آن وارد نباشد.

12 - پیش فرض های تحقیق:

پیش فرض این تحقیق آن است که نظریه معنا نقش اساسی در مباحث علم اصول (به ویژه در مباحث الفاظ) بر عهده دارد و ارائه یک نظریه درباره چیستی معنا که بدون اشکال باشد، ممکن است.

در این تحقیق در مرحله جمع آوری اطلاعات از روش کتابخانه ای استفاده خواهد شد و در مقام بررسی اطلاعات، از روش تحلیلی - عقلی و نیز استنادی و با استناد به متون استفاده می شود.

1-2. مفاهیم

1-2-1. فلسفه تحلیلی

غایت تفکر فلسفی مدرسی و سنتی تبیین مسائل وجود شناختی یا ما بعد الطبیعی بود و به عبارت دیگر موضوع این فلسفه از دیرباز وجود یا واقعیت بود. مسائل فلسفه نیز چنین بود که واقع و واقعیت چیست؟ آیا واقعیت نیاز به اثبات دارد یا اصلاً اثبات پذیر هست؟ مسائل مربوط به واقع از قبیل وحدت و کثرت، امکان و ضرورت، معرفت و وجود ذهنی چگونه تبیین می‌شوند؟ دلایل اثبات عینیت ذهن و عین کدامند؟

در فلسفه جدید غرب و به ویژه با رویکرد تجربی حل مسائل مذکور، مشکل و یا ناممکن بود؛ زیرا توجیه مفاهیمی از قبیل وحدت، ضرورت و به طور کلی معقولات ثانیه فلسفی از طریق تجربه ممکن نبود. لذا با محور قرار گرفتن تجربه، رویکرد ما بعد الطبیعی به مسائل فلسفی تغییر یافت و دچار چرخشی معرفت‌شناختی شد. هیوم معتقد شد که در مسائل فلسفی فقط باید به مسائل معنادار پرداخت و مفاهیم بی‌معنا را کنار گذاشت. معیاری که او برای تفکیک بین مفاهیم ارائه کرد چنین بود که تمام موارد تفکر بشر یا به واسطه احساس بیرونی حاصل می‌شوند و یا از طریق احساس درونی که همه آنها در نهایت باید قابل تحویل به انطباعات حسی باشند و اگر مفهومی فلسفی، انطباع حسی معینی نداشته باشد، لفظی مهمل بیش نیست. او می‌گوید: «وقتی شک می‌کنیم که لفظ فلسفی خاصی بدون محتوا بکار رفته است یا نه، باید تحقیق کنیم که آن تصور مفروض از چه انطباعی نشأت گرفته است؟ اگر تعیین هیچ انطباعی برای آن ممکن نباشد، همین باعث می‌شود که شک ما به یقین تبدیل شود»¹ و نیز گفته: «اگر به عنوان مثال کتابی در مورد الهیات یا ما بعد الطبیعه مدرسی به دست ما برسد، می‌پرسیم آیا دارای دلایل تجربی در مورد امور واقع است؟ جواب منفی است. پس باید آن را به شعله‌های آتش سپرد؛ چون مشتمل بر چیزی جز سفسطه و توهم نیست»².

¹David Hume, Enquiries Concerning Human Understanding and Concerning Principles of Morals, p.21.

²Ibid, p.165.

مسائل فلسفه بعد از رویکرد معرفت شناختی آن، چنین شد که معیار صدق و کذب ادراکات ما چیست و چگونه می توان به صدق ادراکات پی برد؟ آیا ذهن در بازنمایی اشیاء، آن گونه که اشیاء هستند آنها را نشان می دهد؟

ولی از آنجا که رویکرد معرفت شناختی توان توجیه و تبیین مسائل ما بعد الطبیعی فلسفه را نداشت، برخی از فیلسوفان معاصر غرب رویکرد معناشناختی را برای حل این مسائل برگزیدند و «چرخشی زبانی» در فلسفه حاصل شد. با ظهور فلسفه تحلیلی¹ موضوع فلسفه به نحوه رابطه زبان با جهان تبدیل شد.

این رویکرد باعث شد تا رشته های معطوف به زبان در غرب گسترش یابد. تا پیش از آن، بحث استقلال از زبان، محدود به رشته هایی مانند علم نحو (grammar) و فقه اللغه (philology) که بحث از ریشه یابی لغوی و جهات اشتقاقی می کرد و نیز علم معانی بیان (rhetoric) بود. ولی بعد از آن رشته های زبانی با دو گرایش اصلی علمی و فلسفی رشد و فزونی یافتند. برخی از رشته های زبان شناسی علمی عبارتند از: مطالعات زبان شناسانه آنتروپولوژیست ها (سیر تطور تاریخی زبان های مختلف)، آواشناسی (بررسی ویژگی های آوایی و تجویدی زبان های مختلف) و نیز زبان شناسی (linguistics) مطالعه و مقایسه ساختار زبانی (syntax) زبان های مختلف). و برخی از رشته هایی که نشأت گرفته از تأملات فلسفی هستند، عبارتند از: فلسفه زبانی یا فلسفه تحلیل زبانی، فلسفه زبان (philosophy of language) و سمانتیک (semantics).

فلسفه تحلیلی از نحله های فلسفی معاصر است که با رویکرد فلسفی به مسائل زبان می پردازد و در بیشتر کشورهای انگلیسی زبان مثل بریتانیا، آمریکا، کانادا و استرالیا غلبه و نفوذ چشمگیری دارد و به فلسفه انگلوساکسون (Anglo-Saxon) یا انگلو امریکن (Anglo-American) نیز شناخته می شود. در مقابل این نحله، فلسفه قاره ای مطرح است

¹ واژه فلسفه تحلیلی ظاهراً نخستین بار در سال 1930 توسط ارنست نگل برای نامیدن این نحله فلسفی بکار رفته است. ر.ک:

Ernest Negel; "Impressions and Appraisals of Analytic Philosophy in Europe"; Journal of Philosophy; 33kim

که در بردارنده گرایش‌هایی نظیر اگزیزستانسیالیسم، هرمنوتیک، پدیدار شناسی، نئو تومیسم و ... است و بیشتر در حوزه اروپای قاره‌ای و به ویژه در کشورهای آلمان و فرانسه رایجند.

ظهور فلسفه تحلیلی که در قرن نوزدهم و به نظر مشهور پژوهش‌گران توسط فیلسوفانی مثل گوتلوب فرگه، برتراند راسل و جرج ادوارد مور بود¹، باعث شد که فلسفه بعد از چرخش معرفت شناختی از موضوع ابتدائی خود یعنی بحث از وجود، نوعی چرخش زبانی را تجربه کند.

در آلمان قرن نوزدهم، تفسیر ایده آلیستی فلاسفه‌ای نظیر هگل، فیخته و شیلینگ از فلسفه کانت در دهه 1830 با بحران سیاسی، اجتماعی، علمی و فلسفی مواجه شد. همکاری هگل با رژیم خودکامه پروس که به دنبال انقلاب جولای 1830 متزلزل شد، اعتبار این فیلسوف را خدشه‌دار کرد حتی فویرباخ، مارکس و انگلس، دیدگاه سیاسی نظام هگلی را مورد تهاجم قرار دادند.

ایده آلیست‌ها معتقد بودند که همه انحاء معرفت از چند اصل اولیه و با روشی غیر تجربی قابل استخراج است، این دیدگاه که نتایج آن تعارض آشکاری با شواهد تجربی داشت با پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیکی در اروپا مخدوش شد. علاوه بر آن تعارض درونی نظام‌های فلسفی ایده آلیستی و ناتوانی فلاسفه آنها در پاسخ گویی به مسائل نوپدید، باعث شد نوعی رهیافت فلسفی جدید با اصالت علم تجربی که خواستار حذف رهیافت‌های گمانه‌زنانه و ترویج تجربه‌گرایی بود، پدید آید.

در انگلستان نیز در دهه‌های آخر قرن نوزدهم نوعی ایدئالیسم مطلق گرا بر فلسفه آنها حاکم بود که از آثار فیلسوف آلمانی گئورگ ویلهلم فریدریش هگل نشأت می‌گرفت. این امر در تاریخ فلسفه انگلیسی بیانگر گسستی در سنت نسبتاً خلل ناپذیر تجربه‌گرایی بود که طی

¹ مایکل دامت بر خلاف این دیدگاه مشهور، معتقد است: خاستگاه واقعی فلسفه تحلیلی نویسندگان آلمانی زبان، مثل برنتانو، ماینونگ، بلتسانو و به ویژه فرگه هستند که با طرح نظریه «چرخش زبانی» و ابداع منطق ریاضی به جای منطق سنتی، موجب به وجود آمدن بزرگ‌ترین تحول در تاریخ فلسفه تحلیلی شده‌اند و مور و راسل حتی منبعی از منابع فلسفه تحلیلی هم نیستند، چه رسد به آنکه بخواهند تنها منبع و یا منبع اصلی این نحله فلسفی باشند. ر. ک:

Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy* (Cambridge, Mass: Duckworth, 1994).

قرن‌ها به استثناء دوره‌های کوتاه مدت، خصلت بارز فلسفه انگلیسی بود. ایدئالیسم مطلق گرا صراحتاً خصلتی متفاوتی داشت و پیروان آن کار خود را تبیین حقایقی بس بنیادین در باب جهان می‌دانستند به شیوه‌ای که از توان دانشمندان خارج بود. از نظر پیروان این مکتب آنچه در حیطه علوم، حقایق به شمار می‌آمد، شایسته عنوان حقیقت نبود؛ زیرا از نگاه دانشمندان، جهان از اعیان متمایز تشکیل یافته؛ لذا آنها فقط نسبت‌هایی که به گمان خودشان بین اعیان برقرار است، توصیف می‌کنند. در حالی که از نظر ایدئالیست‌ها سخن گفتن در باب واقعیت به عنوان تکثری از اعیان به منزله تحریف آن است؛ چون در نهایت فقط کل یا امر مطلق، از واقعیت برخوردار است.

برتراند راسل و جرج ادوارد مور از مکتب ایدئالیسم مطلق گرا بریدند و فلسفه تحلیلی را پایه‌ریزی کردند. مور در دوران تحصیل خود با آراء برخی از فیلسوفان ایدئالیست درباره جهان روبرو و شگفت زده شد؛ مانند اعتقاد مک تاگرت¹ درباره غیر واقعی دانستن زمان و یا روحانی خواندن واقعیت توسط برادلی². همین امور او را بر آن داشت تا با نگارش مقاله «ماهیت حکم» از مکتب ایدئالیسم گسسته شود. راسل نیز بعد از مطالعه کتاب منطق هگل متقاعد شد، آنچه مؤلف در باب ریاضیات گفته است، بی‌معنا است و نیز بعد از تدریس به جای مک تاگرت درباره لایپ نیتس، به این نتیجه رسید که براهینی که برادلی به عنوان یک ایده آلیست اقامه کرده، سفسطه آمیز است.

از دیدگاه مور و راسل راه حل برطرف کردن ابهام در سخنان اکثر فلاسفه از جمله ایده آلیست‌ها و نیز اختلافاتی که بین فلاسفه یک مکتب بارز است، منحصر است به تحلیل مفاهیم فلسفی به وسیله زبان. ولی مشکل مهم آن است که زبان طبیعی و متعارف برای بازتاب اندیشه‌های فلسفی از سوی برخی فلاسفه ناقص، مبهم، گمراه کننده و حتی برخی اوقات متناقض شمرده می‌شد. فیلسوفان - به ویژه آن دسته که گرایش عرفانی داشتند -

¹ Mc Taggart (1866 - 1925).

² Bradliy (1846 - 1924).

همواره از نقصان زبان طبیعی در گزارش از واقعیات، حقایق متعالی و دریافتهای شهودی اصرار داشتند.

جهت گیری و روش برخورد راسل و مور با مسائل خیلی زود از هم فاصله گرفت و رهیافتهای متفاوت آنان منشأ پیدایش دو گرایش روش شناختی متفاوت در متن سنت تحلیلی شد.

مور زبان طبیعی را مناسب برای بیان اهداف فلسفی می دانست و اعتقاد داشت ریشه کاستی های زبان طبیعی انحراف و کاربرد نادرست آن است و تا زمانی که از استفاده نادرست از زبان اجتناب نکنیم، مسائل فلسفی ضرورتاً غیر قابل حل باقی خواهند ماند و نمی توان با استفاده نادرست از زبان گزارشگری درستی از واقعیات داشت. به نظر مور راه صحیح مواجهه با معماهای فلسفی - قبل از هر گونه تلاش در جهت حل آنها - کشف سؤالی است که موجد معما بوده است و حل مسائل فلسفی غالباً به این جهت صعوبت دارد که فلاسفه در صورت بندی دقیق مسأله مورد بحث تأمل نمی کنند.

علت اصلی اختلاف در مسائل فلسفی و عدم دستیابی به یک راه حل قطعی برای رفع مناقشه ها نیز آن است که هیچ یک از نظریه های فلسفی بیان دقیق و روشنی از مسئله مورد بحث ارائه نمی دهند. در علم تجربی مسائل علمی از طریق توجه مستقیم به جهان، مشاهده کیفیات و روابط بین اشیاء به دست می آید لذا مفاهیمی که برای طرح مسائل و ارائه راه حل برای آنها بکار می روند، به نحوی مشخص می شوند که در برابر هر سؤال فقط یک جواب و در برابر هر جوابی نیز روش های قطعی و مشخصی برای سنجش هست؛ لذا طرح نظریه ها برای حل مسائل در علم تجربی، منجر به توافق نظر بین دانشمندان از حیث تصدیق یا تکذیب آن می گردد. ولی در فلسفه ارائه و سنجش نظریه ها غالباً تحت تأثیر سلیقه ها و نگرش های شخصی است؛ به طوری که حتی بین طرفداران یک فلسفه نیز اتفاق نظر حاصل نمی شود؛ لذا در فلسفه هرگز روشن نمی شود که کدام نظریه صادق و کدام کاذب است. از نظر مور مبهم گویی و عدم تبیین دقیق مسائل فلسفی از مشکلات فلسفه است.

راه حل درست توجیه مسائل فلسفی آزاد کردن حقیقت از بند ذهن و ذهنیت و توسل به کاربرد درست زبان به عنوان تنها عامل دسترسی به حقیقت است. او روش تحلیل را برای اصلاح کاربرد زبان در فلسفه پیشنهاد کرد و وظیفه تحلیل گزاره‌های فلسفی را جهت روشن شدن مسأله و آسان‌تر شدن راه حل آن، به عهده فیلسوف نهاد و مراد او از تحلیل، تحلیل مفاهیم بود نه تعبیر لفظی دیگر از یک گزاره.

لودویگ ویتگنشتاین نیز گر چه در ابتدای تاملات فلسفی خویش به گونه‌ای دیگر می‌اندیشید اما در افکار متاخر خویش به این گرایش اول، نزدیک شد.

ویتگنشتاین متاخر بسیاری از آموزه‌های نخستین خود را کنار گذارد، اما زبان همچنان اهمیت محوری خود را برای او حفظ کرد. او در دومین دوره تکاپوی فکری خود که نماینده بارز آن کتاب «کاوش‌های فلسفی»¹ است، معتقد شده بود که ابهاماتی که در زبان عادی وجود دارد، موجب کژفهمی است و بنابراین وظیفه فیلسوف آن است که این ابهامات را برطرف سازد و موانعی را که به واسطه کاربرد زبان به وجود می‌آید از سر راه کنار زند. «ویتگنشتاین» معتقد بود که مسایل اصیل فلسفی وجود ندارند و آنچه که به عنوان مساله فلسفی مطرح می‌شود، نوعی معما (نظیر جدول کلمات متقاطع) است که به دلیل کژتابی زبان پدید آمده است. وظیفه فیلسوف رفع کژتابی و حل معماست. ویتگنشتاین دوره دوم و پیروانش بر این قول بودند که تلاش برای محصور کردن زبان در قالب نظامی صوری به معنای تحریف نحوه عمل زبان است.

برخلاف مور، راسل زبان طبیعی را به جهت اموری نظیر ابهام و عدم وضوح آن، وابستگی به زمینه و گمراه کنندگی آن، برای اهداف فلسفی نامناسب می‌دانست. او برای رهایی از مناقشات سنتی فلسفی که منشأ آن‌ها ساختار گمراه کننده زبان طبیعی و متعارف بود، درصدد تأسیس زبانی ایدئال و مصنوعی (artificial) برآمد. زبانی که مبرا از عیوب و دقیق، دارای ساختاری شفاف باشد.

¹ L. Wittgenstein , philosophical Investigations, Blcakwell , 1958.

ابداعات جرج بول انگلیسی، واضع جبر بول، و گئورگ کانتور روسی الاصل، واضع نظریه مجموعه‌ها، در میان همه تحولات علمی در طی قرن نوزدهم، اهمیت خاصی داشت و مبشر نزدیکی بیشتر منطق و ریاضیات بود. گوتلوب فرگه نیز به عنوان شخصیتی برجسته که هم ریاضی‌دان بود و هم فیلسوف، عامل اصلی تلفیق بین منطق (به منزله مبحثی فلسفی) با روش‌های ریاضی بود. راسل که در ابتدای ورود به کمبریج به مدت چهار سال همت خود را مصروف به آموختن ریاضیات کرد و بعدها اثر عظیمی به نام «مبانی ریاضیات» نگاشت و از طرفی تحت تأثیر فرگه نیز قرار داشت، معتقد به بکارگیری زبان ریاضی به عنوان زبانی نمادی، در منطق شد و با سلاح ابزارهای فنی منطق صوری به رویارویی مسائل فلسفی رفت. راسل اعتقاد داشت که فلسفه محتاج روش شناسی جدیدی است و روش‌های منطق نمادی تا حدی ضامن استواری فلسفه بر بنیانی جدید است لکن او فیلسوف را منطق‌دانی صرف نمی‌دانست بلکه از نظر او منطق نمادی به منزله قالبی برای زبان کامل است و مضمون آن امر دیگری است.

تحول اساسی که راسل در سنت فلسفه تحلیلی ایجاد کرد با انتشار مجموعه‌ای از مقالات تحت عنوان «فلسفه اتمیسم منطقی» (19-1918) آغاز شد. قصد او از تحلیل در فلسفه تحلیلی نیز اتمیسم منطقی است. قصد گزینش کلمه منطقی تحکیم این موضع بود که از طریق تحلیل و به خصوص به یاری ساختار ایدئالی که منطق نمادی فراهم می‌کرد، می‌توان حقایق بنیادی درباره چگونگی کارکرد هر زبانی را مکشوف کرد و این انکشاف نیز به نوبه خود ساختار بنیادی آنچه را که زبان به قصد توصیفش به کار می‌رود، نشان خواهد داد. راسل در عبارت خود از اتمیسم استفاده کرد؛ زیرا او معتقد است که میان مؤلفه‌های امر واقع و گزاره آن، اینهمانی ساختاری (به استثناء کلمات ربط مانند یا، اگر، آنگاه و...) برقرار است لذا اگر در واقع امر اتمی وجود داشته باشد، گزاره اتمی نیز وجود دارد.¹ گزاره‌های مرکب و مولکولی نیز از گزاره‌های اتمی بدست می‌آید. به عنوان مثال «این سفید است» یک گزاره اتمی است اگر کلمه «این» بر یک داده حسی دلالت کند. این امر نشانه اصالت تجربه راسل و

¹ تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج 8، ص 483

اعتبار استنتاجات تجربی اوست¹. بنابراین زبان باید در پی تحلیل به عناصری تجزیه شود که دیگر اجزاء سازنده کوچک تری تجزیه پذیر نیستند.

ویتگنشتاین متقدم در نخستین دوره تلاش‌های فکری خود، با انتشار «رساله منطقی - فلسفی»² (1922) که معرف نوعی اتمیسم منطقی بود، علاوه بر تأثیر عمیق بر تحولات فلسفه تحلیلی، باعث شد که به واسطه متن دشوار و عمیق آن، مجموعه کثیری از تفاسیر محققانه درباره آن منتشر شود. او در رساله معتقد بود که زبان باز نمود وضع واقعی جهان است و مرزهای عالم را مرزهای زبان معین می‌کند.

اصحاب حلقه وین³ که تحت تأثیر ویتگنشتاین نخستین⁴، فلسفه را به عنوان نوعی فعالیت تلقی می‌کردند که به روشنگری منطقی اندیشه نظر دارد، و به پیروی از راسل در تلاش بودند تا با استفاده از یک زبان صوری، عالم را به نحو منطقی بازسازی کنند، وظیفه خود را ساختن زبانی برای علم در نظر گرفتند تا به این ترتیب مدلی از واقعیت تنظیم شود که خالی از کژتابی‌های زبان متعارف باشد و معرفتی یقینی و قطعی پدید آورد. شکل دیگری از تلقی منطق نمادی به منزله چارچوبی برای زبان کامل در آثار رودلف کارنپ تجلی یافت. پوزیتویسم منطقی به عنوان مکتب حلقه وین با انتشار بیانیه آیر در کتاب «زبان، حقیقت و منطق» در سال 1936 در بریتانیا کاملاً شناخته شد. آیر که از مدافعین اصلی

¹ تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج 8، ص 490

² L. Wittgenstein, Tractatus Logico-Philosophicus, Routledge and Kegan Paul 1992.

³ محفل وین، شامل تجمع گروهی از اثبات‌گرایان منطقی (موریتس شلیک، رودلف کارنپ، فریدریش وایزمن و اتو نوارث) بود که از سال (1920-1930) در دانشگاه وین جلسه تشکیل می‌دادند و مهم‌ترین عقیده‌شان «اصل تحقیق پذیری» بود که بر اساس آن، معنای یک قضیه همان روش تحقیق پذیری آن است و عبارات اثبات ناپذیر بی‌معنایند. پوزیتویسم منطقی بر آن بود که فقط جملاتی که صلاحیت اثبات به روش تجربی دارند، با معنا هستند لذا قضایای فلسفی و قضایای اخلاقی و مذهبی که فاقد این معیار معناداری یعنی اثبات پذیری هستند، قضایای بی‌معنا می‌باشند. معیار معناداری که همان اثبات پذیری تجربی است حکم به ابطال و رد فلسفه و اخلاق و مذهب نمی‌کند بلکه در اساس آن‌ها را بی‌معنا اعلام می‌کند. پوزیتویسم منطقی در اثبات خود این اصل معناداری را ماند و به عبارتی خود متناقض است؛ از این رو از صحنه فلسفی و نظری و بازار اندیشه و تفکر رخت بر بست. (بهاء الدین خرمشاهی، پوزیتویسم منطقی، ص 7-3/ سوزان هاک، فلسفه منطق، ترجمه سید محمدعلی حجتی «تهران، طه، 1382»، ص 351).

⁴ اصحاب حلقه وین جملات رساله منطقی - فلسفی را مورد بحث قرار می‌دادند هر چند که ویتگنشتاین هرگز عضو رسمی حلقه وین نشد.

پوزیتویسم بود بر اساس معیار اثبات پذیری تجربی برای معناداری جملات، متافیزیک و سایر اشتغالات فلسفی را مشتمل بر قضایای بی معنا دانست و کار فیلسوف را منحصرأً تحلیل ذکر کرد. تحلیل از دیدگاه او عبارت است از برگرداندن جملات نیازمند به ایضاح، به جملات ساده تر که در آنها هیچ کدام از کلمات کلیدی جمله نخستین یا مترادف آنها موجود نباشد؛ و به عبارت دیگر ایضاح (clarification) جملات و بیان ارتباطات درونی آنها. آشکار کردن جنبه های کاربرد یک واژه و بررسی انواع گزاره های مربوط به آن، بخش وسیعی از مشغله فکری فیلسوفان تحلیلی را تشکیل می دهد؛ به عنوان مثال فیلسوف تحلیلی به تحلیل معنای «شناخت» و «معرفت» می پردازد و علاوه بر بررسی انحاء کاربرد این واژه و ایضاح مفهومی آن، درباب گزاره های مربوط به این واژه نیز بحث می کند؛ برای نمونه بررسی می کند که آیا جمله «من الف را می شناسم» هم معنا و مرادف با جمله «من به الف تصدیق و باور دارم» است؟

برخی دیگر از فلاسفه تحلیلی که پیرو مشرب فکری ویتگنشتاین متأخر هستند، عبارتند از: گیلبرت رایل^۱، جان ال. آستین^۲، ایچ. ال. ای. هارت^۳، ایچ. پی. گرایس^۴، پی. اف. استراوسن^۵، جی. او. ارمسن^۶، دیوید پیرز^۷، استوارت همشر^۸، جی. جی. وارناک^۹، مایکل دامت^{۱۰}، الیزابت انسکم^{۱۱}، آنتونی کوئینتن^{۱۲}، و بسیاری دیگر.

-
1. Gilbert Ryle.
 2. John L. Austin.
 3. H. L. A. Hart.
 4. H. P. Grice.
 5. P. F. Strawson.
 6. J. O. Urmson.
 7. David Pears.
 8. Stuart Hampshire.
 9. G. J. Warnock.
 10. Michael Dummett.
 11. Elizabeth Anscombe.
 12. Anthony Quinton.

روح و سبک فلسفه تحلیلی و به عبارتی فلسفه زبانی¹ - با هر دو گرایش مطرح در آن - با سنت تجربه‌گرا عجین است و سرآغاز آن نیز به نوعی قیام علیه ایدئالیسم ضد تجربه‌گرا بود. از این رو تعجبی ندارد که فلسفه تحلیلی عمدتاً در کشورهای آنگلوساکسون ریشه دوانده است.

شاید بتوان علل مؤثر در تکون فلسفه تحلیلی را به نحو اجمال در ضمن موارد زیر

بیان کرد:

- ریاضی شدن منطقی به دست جرج بول، فرگه، پیرز، راسل و وایتهد؛
- رشد روان‌شناسی تجربی به همت وونت، جیمز و واتسن؛
- سرنگون شدن مکانیک نیوتنی به وسیله اینشتاین، بور، هایزنبرگ و دیگر پیشتازان مکانیک کوانتومی؛

- ابداع رایانه‌های پر قدرت بر اساس آموزه‌های هاتورینگ و فن نویمان؛

- رهیافت تازه به زبان و دستور زبان به ابتکار چامسکی².

به عقیده بسیاری از پژوهشگران ارائه تعریفی جامع و مانع از فلسفه تحلیلی، اگر غیر ممکن نباشد، بسیار دشوار است. آیا می‌توان در نحله‌های مختلف فلسفه تحلیلی بن‌مایه‌ای واحد و مشترک یافت و بر اساس مفروضاتی درباره ماهیت پیش فرض‌ها، مسائل، روش‌ها و

¹ برخی معتقد به تفکیک میان فلسفه تحلیلی و فلسفه زبانی هستند: «و اما مهم‌ترین تقابل فلسفه‌ی تحلیلی با فلسفه‌ی زبانی در اینست که فلسفه‌ی تحلیلی، اگر نگوییم منحصرأ، لاقلاً عمدتاً، با تحلیل منطقی (logical analysis) سر و کار دارد که مدعیست که صورت منطقی صحیح جملات زبان متعارف را نشان می‌دهد، پاره‌ای از شیوه‌های سخن گفتن را محکوم به نادرستی می‌کند و برای آنها جایگزین می‌سازد و، بنابراین، روی هم رفته به زبان متعارف به چشم بدگمانی و حتی انکار می‌نگرد، و حال آنکه فلسفه‌ی زبانی با تحلیل زبانی (linguistic analysis) سر و کار دارد، یعنی بر این است که فلسفه باید شیوه‌های عادی سخن گفتن را پاس بدارد و آنچه را در این شیوه‌ها مضمون و مستتر است تحلیل کند. فلسفه‌ی زبانی پاره‌ای از شیوه‌های سخن گفتن را از بیخ و بن ناموجه نمی‌داند و محکوم نمی‌کند و در صدد برنمی‌آید که جانشین آنها شود.» (مصطفی ملکیان، مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانش‌های زبانی (1) جغرافیای دانش‌های زبانی، فصلنامه نقد و نظر، شماره 1-2 (پیاپی 38)، بهار و تابستان 1384، ص 85.

به عبارت دیگر ایشان گرایش امثال مور و ویتگنشتاین متقدم را «فلسفه زبانی» و گرایش امثال راسل و ویتگنشتاین متقدم را «فلسفه تحلیلی» می‌دانند. این تفصیل علاوه بر اینکه خلاف معروف بین محققین است، خدشه‌ای در مطلب وارد نمی‌کند.

² اورام استرول، فلسفه تحلیلی در قرن بیستم، ص 30.

یا آموزه‌ها فلسفه تحلیلی را مکتبی مغایر با سایر مکاتب فلسفی نظیر پدیدارشناسی (فونمولوژی)، اصالت وجود (اگزیستانسیالیسم)، فلسفه‌های نوتومیستی، دانست یا باید وحدت میان شاخه‌های مختلف این مکتب را از سنخ شباهت خانوادگی¹ دانست و معتقد شد که شبکه متنوع و گسترده‌ای از علایق فکری و شیوه‌ها و روش‌ها با یکدیگر احیاناً در نقاط مختلف تلاقی می‌کنند، اما فاقد یک اصل وحدت بخش هستند؟

کاوش‌های زبانی را بن مایه مشترک بین تمام فیلسوفان تحلیلی دانستن، نادرست است و این معیار نمی‌تواند معرفی جامع و مانع برای تمایز فلسفه تحلیلی از سایر مکاتب فلسفی باشد؛ زیرا فیلسوفان تحلیلی بسیاری نظیر: کارل پاپر، ایزایا برلین، رابرت نوزیک، برنارد ویلیامز، جان راولز و عده‌ای دیگر² با آنکه در حوزه فلسفه علم یا فلسفه اخلاق یا فلسفه

¹ اصطلاح شباهت خانوادگی family resemblance به وسیله «ویتگنشتاین» در کتاب «کاوش‌های فلسفی» و به منظور تاکید بر این نکته به کار می‌رفته که نشان داده شود نمی‌توان در همه موارد برای معرفی مفاهیم، از تعاریف تحلیلی که شرایط لازم و کافی را برای معرف ارایه می‌دهند استفاده کرد.

او نشان می‌دهد که تعریف، با رویکردی ذات‌گرایانه، با شهودهای زبانی ما مطابقت ندارد و تنها راه ممکن برای تعیین مراد از یک مفهوم، برشمردن خصوصیات و اوصاف آن نیست و می‌توان بر اساس شباهت خانوادگی از مفهوم مورد نظر تعیین مراد کرد. وحدت میان برخی چیزها که تحت مقوله واحدی جای داده شده‌اند، ممکن است به پاره‌ای شباهت‌ها در میان بعضی اعضا متکی باشد. نظیر شباهتی که میان اجزای صورت اعضا یک خانواده به چشم می‌خورد. در این حال اعضای این مجموعه با شبکه‌ای از شباهت‌هایی که با یکدیگر فصل مشترک دارند اما طیف گسسته‌ای را تشکیل می‌دهند، نظیر رشته‌ها و تار و پودهای یک طناب، مشخص می‌گردند. یک مثال مناسب در این زمینه مفهوم «بازی» است که مصادیق مختلف آن، که یک طیف گسترده را به وجود می‌آورند، با ویژگی‌هایی متفاوت تعریف می‌شوند. به طوری که هرچند میان دو عضو مجاور برخی ویژگی‌های مشابه یافت می‌شود، اما ممکن است میان دو عضوی که در دو انتهای طیف واقع شده‌اند، هیچ ویژگی مشترکی موجود نباشد.

² برخی از آن‌ها عبارتند از:

Karl Popper, the logic of Scientific Discovery, Hutchinson, London, 1968

Karl Popper, Conjectures and Refutations, Routledge and Kegan Paul, London, 1965

Isaiah Berlin, Four Essays on Liberty, OUP, 1969

Robert Nozick, Anarchy, State, and Utopia, Blackwell, Oxford, 1985

Bernard Williams, Ethics and the Limits of Philosophy, Fontana Press, 1974

John Rawls, A Theory of Justice, OUP, 1973

برخی دیگر از فلاسفه تحلیلی نظیر ج.ل.ا. هارت H.L.A. Hart فیلسوف تحلیلی رشته حقوق در دهه 1960 در زمره فیلسوفانی بود که به روش تحلیل زبانی اتکا داشت، اما در دهه‌های بعد این روش را کنار گذاشت. در این خصوص ر.ک. به کتاب هارت با عنوان مقالاتی در حقوق قضایی و فلسفه:

حقوق یا فلسفه سیاسی دارای گرایش تحلیلی هستند ولی در نظریه پردازی خود به رهیافت‌ها و کاوش‌های زبانی اعتنایی نداشته‌اند. از طرفی دیگر، برخی از فیلسوفان غیر تحلیلی و اروپایی توجه به زبان و کاوش‌های زبانی و پرداختن به معنی و مفاد واژه‌ها و عبارات، شاخصه اصلی فلسفه آنان بود. «هیدگر» به عنوان یک هرمنوتیست در صدد دستیابی به شناخت دقیق از وجود در سایه ابهام‌زدایی از کلمه «دزاین» بود.

ولی بدون شک بکارگیری زبان در تحلیل مفاهیم فلسفی و ابهام‌زدایی از آن‌ها، حداقل شاخصه برجسته فلسفه تحلیلی است و طبق نظر برخی پژوهش‌گران، فلسفه تحلیلی یک نوع گرایش به حل مسائل فلسفی از طریق تحلیل مفاهیم است و به عبارت دیگر نوعی فلسفه محسوب نمی‌شود بلکه یک روش و رویکرد است که در فلسفه بکار گرفته شده است. از این رو ممکن است که مکتب‌ها و گرایش‌های فلسفی متفاوت، روش تحلیلی را در عوض استنتاج قیاسی برای اثبات مدعای خویش برگزینند و به عنوان مثال یک پدیدار شناس یا هرمنوتیست فلسفی¹ باشند.

توجه و تأکید به زبان در مکتوبات فلاسفه تحلیلی نیز زیاد است. «مورزاید» در برابر مدعیات فیلسوفان نوهگلی انگلستان، آنقدر سؤال «منظور شما از این مدعا چیست؟» را تکرار می‌کرد تا بر ادعا کننده روشن شود مساله مورد ادعای وی، ناشی از ابهام در ساختار جملات و یا استفاده نادرست از زبان است². «فرگه»، «راسل»، «مور» و «ویتگنشتاین» هر یک به سهم خود بر اهمیت زبان و لزوم توجه به آن در کاوش‌های فلسفی تأکید ورزیده بودند. «کارنپ» معتقد بود فلسفه ورزی عبارت است از روشن ساختن معنای مفاهیم از طریق تحلیل منطقی زبان. همچنین از نظر مایکل دامت، «آنچه سبب تمیز فلسفه تحلیلی از دیگر مکاتب

H.L.A. Hart, *Essays in Jurisprudence and philosophy*, Clarendon press, Oxford , 1983

¹ مارتین هیدگر مثال مناسبی برای این جهت است. وی در کتاب هستی و زمان، فلسفه خویش را بر تحلیل ساختار وجود انسان (دزاین) استوار می‌کند. وی این روش را به اسامی مختلفی می‌نامد هم آن را پدیدار شناسانه و هم هرمنوتیکی و هم تفسیری و هم تحلیلی می‌خواند. ر.ک:

Being and Time , Basill Blackwell , PP 61-62.

² ر.ک: G.E.Moore, & Philosophical Stuies. Routledge , 1922Kegan Paul ,

فلسفی می شود این باور است ... که می توان از طریق تفسیر فلسفی زبان، به تفسیر فلسفی اندیشه نایل شد¹.

فیلسوفان با گرایش تحلیلی به بحث درباره مبادی معرفت‌های مختلفی از قبیل زبان، حقوق، اخلاق و... می پردازند و مفاهیم آن معرفت‌ها را تحلیل می کنند. فلسفه زبان (philosophy of language) یا به تعبیری «معناشناسی فلسفی» (« philosophical semantics») ² از فلسفه‌های درجه دوم است که فلاسفه آن با رویکرد تحلیلی درباره محورهایی از زبان که در همه زبان‌ها- نه یک زبان خاص- محقق می شود، بحث فلسفی می کند³.

فلسفه زبان گستره عظیمی دارد و معمولاً به سه شاخه اصلی تقسیم می شود:

الف) جانب دستوری و گرامری (syntax یا syntactics) که به مطالعه ارتباطات و مناسبات صوری (formal) میان نشانه‌های زبانی (کلمات) می پردازد؛
ب) معناشناسی (semantics)، که بررسی مناسبات میان نشانه‌ها و محکی و معنای آنهاست و نظریه پردازی درباره ماهیت معنا از مباحث این شاخه است؛
ج) پراگماتیک (Pragmatics)، که مطالعه روابط میان نشانه‌های زبانی و کاربران و استعمال کنندگان آن نشانه‌هاست.

¹Michael Dummett, *Origins of Analytical Philosophy* (Harvard University Press/Cambridge, Massachusetts, 1998), p.4

بنگرید به:²

Malmkjaer, Kirsten. *Philosophy of Language*. in Malmkjaer, Kirsten (ed.), op. cit., p.393.

³ در مقابل فلسفه زبان، شاخه‌ای دیگر به نام زبان‌شناسی («linguistics») وجود دارد که درباره زبان به روش تجربی بحث می کند. این دانش از چند جهت تقسیم می شود. یکی از جهات تقسیم، تقسیم از جهت موضوع است که به دو قسم تقسیم می شود: زبان‌شناسی عمومی (general) و زبان‌شناسی توصیفی (descriptive). زبان‌شناسی عمومی به مطالعه زبان، به نحو عام، می پردازد و زبان‌شناسی توصیفی به توصیف زبان‌های خاص. گاهی برخی از مسائل زبان‌شناسی عمومی با فلسفه تحلیلی اشتراک پیدا می کند.

هر سه محور به دو شاخه محض (pure) و توصیفی (descriptive) تقسیم می شوند که بخش «محض» عهده دار مباحث تجریدی و بخش «توصیفی» سوبه کاربردی (application) آن را بررسی می کند.¹

برخی از مهم ترین مباحث فلسفه زبان عبارتند از: معنا (ماهیت معنای زبانی)، هم معنایی (تعریف هم معنایی، ارتباط هم معنایی با معنای وصفی، معنای وصف الحالی²، و معنای اجتماعی و ...)، معیار معناداری، تحلیلیت، استلزام، نامگذاری، صدق، دلالت (فرق میان مدلول³ یا محکی یا مرجع⁴ و معنی⁵ یا مفهوم⁶)، گستره مصادیق (فرق گستره مصادیق با محکی یا مرجع، گستره مصادیق جمله های اخباری)، مقادیر متغیرها (: افراد، قضایا، عملگرهای نحوشناختی یا منطقی)، وحدت جمله و کثرت معنای یا قضایایی که از آن جمله فهم می شوند، نظریه افعال گفتاری⁷، نظریه مکالمه⁸ یا نظریه معنای ضمنی⁹.

1-2-2. علم اصول فقه

اصول جمع اصل به معنای پایه و ریشه است، و بازگشت معنای اصطلاحی نیز همین معنای لغوی است. فقه در لغت به معنای «فهم» و در روایات و آیات¹¹ به معنای فهم عمیق

¹ احمد واعظی، نظریه تفسیر متن، چاپ اول، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، 1390، ص 34. برای مطالعه بیشتر ر.ک:

Olszewsky, Problems in the Philosophy of Language, p.5.

² . Expressive.

³ . Denotation.

⁴ . Reference.

⁵ . Connotation.

⁶ . Sense.

⁷ . Propositions.

⁸ . speech-acts.

⁹ . theory of conversation.

¹⁰ . theory of implicature.

¹¹ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. سوره توبه، آیه 122.

است. اما در اصطلاح فقه به «فقه الاحکام» گفته می‌شود. یعنی علم و آگاهی به احکام شرعیه فرعیه از روی ادله تفصیلی.

اصول فقه در اصطلاح علمی آلی پیرامون قواعد و ابزار استنباط احکام فقهی است و در میان علوم مقدماتی که در خدمت فقه قرار می‌گیرند از برجستگی و امتیاز خاصی برخوردار است. اصولی‌ها در تعریف علم اصول اتفاق نظر ندارند و از این رو در تحدید موضوع این علم و نیز در تقسیم مباحث و مسائل این علم هماهنگی ندارند. مشهور اصولیون، آن را چنین تعریف کرده‌اند: «العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الشرعیة الفرعیة» اصول فقه، علم به قواعدی است که برای به دست آوردن احکام شرعی فرعی، آماده شده است». این تعریف توسط بسیاری از اصولیون مورد اشکال واقع شده است، از جمله سید محمد باقر صدر که سه اشکال اساسی به این تعریف وارد کرده و خلاصه آن چنین است: اولاً این تعریف مسائل اصولی را که از آن‌ها استنباط حکم شرعی نمی‌شود بلکه نتیجه عملیه آن منجزیت و معذرت در مقابل حکم شرعی است، شامل نمی‌شود. ثانیاً بر برخی از قواعد فقهی نظیر قاعد لاضرر نیز منطبق است و ثالثاً همین تعریف شامل علوم دیگری مانند علم رجال نیز می‌شود.

اصولیون دیگر تعاریف دیگری برای علم اصول بیان کرده‌اند که به تبع آن، موضوع و مسائل علم اصول نیز متفاوت می‌شود ولی پرداختن به آنها و ذکر نقض و ابرام آنها سبب دوری از هدف این پژوهش می‌شود و نیاز به بررسی در یک رساله مستقل اصولی دارد؛ بنابراین برای جلوگیری از اطناب غیر ضروری، تعریف، موضوع و تقسیمی که برای مسائل علم اصول بهتر به نظر می‌رسد، ذکر می‌شود.

مرحوم سید محمد باقر صدر تعریفی برای علم اصول ارائه کرده که تعریف مطلوبی به نظر می‌رسد: «علم اصول، علم به مؤلفه‌های مشترک در خصوص استدلال‌های فقهی که فقیه

آنها را به عنوان دلیل بر جعل شرعی کلی بکار می‌گیرد»¹. طبق این تعریف، موضوع علم اصول چنین است: «ادله مشترک در خصوص استدلال‌های فقهی»².

مرحوم صدر برای تقسیم مباحث و مسائل علم اصول دو پیشنهاد مطرح کرده‌اند که اولین آنها با شیوه متداول در دراسات اصولی جدید متناسب‌تر است و همین را در ادامه ذکر خواهیم کرد. محور و ملاک این تقسیم نوع دلالت ادله مشترک استدلال‌های فقهی (لفظی، عقلی یا تعبدی) است و مشتمل بر یک مقدمه، پنج مبحث و یک خاتمه است:

مقدمه: مشتمل بر دو بحث: حجیت قطع و حقیقت حکم و اقسام قابل تصور آن (تقسیم به واقعی و ظاهری یا تقسیم به تکلیفی و وضعی و...)³.

مبحث اول: مباحث الفاظ: مشتمل است بر بحث از دلالت ادله لفظی و هر آنچه به تشخیص ظهورات زبانی و عرفی باز می‌گردد. پس در این قسم تمام مباحث زبانی اصولی و نیز بحث از هر ظهور حالی یا سیاقی که قابلیت کشف از حکم شرعی داشته باشد هر چند در قالب لفظ تمثیل نیافته باشد (مانند بحث از دلالت فعل یا تقریر معصوم ع بر حکم شرعی)، مندرج می‌شود.

مبحث دوم: مباحث استلزام عقلی: بحث از دلالت عقلی برهانی (غیر استقرائی) که شامل غیر مستقلات عقلیه⁴ و مستقلات عقلیه¹ می‌شود.

¹ الهاشمی، السید محمود، بحوث فی علم الأصول، مباحث الدلیل اللفظی، الجزء الأول، تقریراً لباحث الشَّهید السَّید محمد باقر الصَّدر، الطَّبعة الثَّانیة، المجمع العلمي للشَّهید الصَّدر، رمضان 1405، ص 31.

² همان، ص 52.

³ ایشان می‌فرماید: «بدون حجیت قطع، هیچ اثری برای تمام مسائل بعدی وجود ندارد و نیز از آنجا که هدف از تمام ادله مذکوره استنباط حکم شرعی است پس به ناچار باید قبل از مباحث اصولی بحثی درباره خود حکم شرعی انجام بگیرد». همان، ج 1، ص 57.

⁴ قواعد عقلی‌ای که از آنها، پس از پیوستن مقدمه‌های شرعی به آنها، حکم شرعی استنباط می‌شود. همان، ص 58.

مبحث سوم: مباحث دلیل استقرائی: شامل بحث از اجماع، سیره و تواتر که دلالت آنها مبتنی بر حساب احتمالات و استقراء است.

مبحث چهارم: مباحث حُجج شرعیه: بحث از ادله‌ای که دلالت آنها با جعل شرعی اثبات می‌شود، در بر می‌گیرد. این مبحث مشتمل بر دو قسم است: امارات و اصول عملیه (شرعیه).

مبحث پنجم: اصول عملیه عقلیه: قواعدی که عقل در قبال حکم شرعی در موارد شک بدوی یا شک مقرون به علم اجمالی بین دو امر متباین یا در موارد اقل و اکثر، اثبات می‌کند.

خاتمه: شامل بحث درباره تعارض اقسام گوناگون ادله با یکدیگر و احکام این تعارض.

عالمان اصول طبق معیاری که برای اصولی بودن یک مسئله قائل شده‌اند بعضی از مباحث الفاظ را جزء علم اصول (مانند بحث مشتق، معنای حرفی، معنای هیئات و مانند آن) و بعضی دیگر را جزء مقدمات علم اصول و از مبادی تصویریه این علم دانسته‌اند (مانند بحث وضع، معنای حقیقی و مجازی، استعمال، صحیح و اعم و مانند اینها)؛ زیرا این قسم از مباحث، نه در طریق استنباط حکم شرعی واقع می‌شوند و نه از ادله مشترک در خصوص استدلال‌های فقهی هستند بلکه یک سلسله مباحث جزئی و خاص هستند. ولی اصولیون غالباً این مباحث را مطرح می‌کنند، چون نیاز به آنها دارند و جای دیگری به نحو وافی به غرض اصولی طرح نشده است؛ بنابراین این قسم نیز بخشی از اصول رایج هستند هر چند در حقیقت، مسئله این علم نباشند.

¹ قواعد عقلی‌ای که بر اساس آن، و بدون در میان آوردن مقدمه‌ای شرعی، می‌توان حکم شرعی‌ای را استنباط کرد. همان، (ص) 58.

مرحوم سید محمد باقر صدر- شاید به عنوان تنها عالم اصولی است که- سعی کرده تا حدودی قلمرو مباحث الفاظ را تعیین کند و نیز جایگاه مباحث الفاظ را در میان دانش‌های زبانی امروزین تبیین کند. ایشان مقدمی و از مبادی تصویری بودن این قسم از مباحث الفاظ را انکار نمی‌کنند ولی معتقد است این دسته از موضوعاتی که در مقدمه علم اصول ذکر شده با بخش مباحث الفاظ خود علم اصول، که از مسائل اصولی مهمی به شمار می‌آیند و در مقام استناد به دلیل لفظی، در زمینه استنباط حکم شرعی، بدان‌ها نیاز هست، پیوند تنگاتنگ دارند. این موضوعات، در مقدمه علم اصول، به صورت امور پراکنده‌ای مورد بحث واقع شده‌اند که به هم ربطی ندارند؛ با این همه، می‌توان، درباره‌ی آنها، شیوه‌ای فنی ذکر کرد که در پرتو آن جایگاه طبیعی هر یک از آن مباحث مقدماتی و نیز پیوند آن با سایر مباحث روشن شود. ایشان پس از ارائه توضیحاتی در نهایت، مباحث مقدماتی را به چهار بخش کلی تقسیم می‌کنند:

1. دلالت الفاظ بر معانی حقیقی و مجازی به حسب مقام ثبوت؛

2. استعمال، مقومات و مصادیق آن؛

3. علائم حقیقت و مجاز

4. تطبیقات و کاربردهایی که درباره مدلول حقیقی آنها اختلاف نظر هست؛ مانند

حقیقت شرعی و بحث صحیح و اعم.

مرحوم صدر سپس بحث از قسم دیگر مباحث الفاظ که اصولیون آنها را در زمره مسائل علم اصول دانسته‌اند، را مطرح کرده است. ایشان ابتدا در ضمن بحث مفصلی، بحث از مدلول لفظ را به دو قسم تقسیم می‌کنند: بحث لغوی اکتشافی و دیگری بحث فلسفی تحلیلی. دانشمندان علم اصول مشاهده کرده‌اند که در سطح مطالعات و تحقیقاتی که عملاً در هر یک از این دو بحث انجام گرفته است، کم و کاستی‌ای هست. مباحث واژگان‌شناسان در

قلمرو مباحث خودشان چنانکه باید و شاید ایضاح ندارد و در بحث دوم نیز در گذشته مطالعه و تحقیق جدی‌ای در باب آن صورت نگرفته است، زیرا فلسفه، در روزگار گذشته، معطوف بود به تحلیل حقائق موجودات ذهنی و خارجی، از این حیث که موجودند، نه از این حیث که مدلول سخن‌اند. وقتی که اصولیان این کمبود را احساس کردند، این احساس به تدریج موجب کوشش‌هایی روز افزون در جهت رفع این کمبود و پر کردن اندکی از این جای خالی شد.

البته تأمل و تدبر بیشتر در مباحث قسم اول (لغوی) و ارزیابی آنها روشن می‌سازد که بیشتر مباحث تفسیری هستند نه لغوی. بر این اساس، می‌توان رویکرد مباحث زبانی علم اصول را در دو رویکرد طبقه بندی کرد:

رویکرد اول؛ رویکردی تفسیری (یا تحلیلی): در این رویکرد، نخست همه دلالت‌های عرفی مربوط به لفظ مورد بحث را فراهم می‌آورند و پس از اطمینان از عرفی و صحیح بودن آن دلالت‌ها، در پی تفسیر آنها بر می‌آیند و هر تفسیر به همان اندازه موفق است که بتواند نظریه‌ای برای تفسیر همه آن دلالت‌ها عرضه کند، بدون اینکه نقضی لازم آید یا دلالتی بی‌اعتبار شود. این روش با روش واژگانشناسی اختلاف اساسی دارد.

رویکرد دوم؛ رویکردی اکتشافی: که رویکردی است به شناخت مدلول عرفی واژه یا سخن که به دفع شک حقیقی در این باره که آیا لفظ بر فلان معنا دلالت می‌کند یا نه، می‌پردازد. این رویکرد از لحاظ جوهری کلی‌اش با رویکرد واژگان‌شناختی فرقی ندارد¹.

بنابراین در علم اصول با سه نوع مبحث لفظی مواجه هستیم:

1. مباحث مقدماتی لفظی که از مبادی تصویری علم اصول هستند؛ نظیر بحث از وضع، معنای حقیقی و مجازی، استعمال، صحیح و اعم و مانند آن.

2. مباحث لفظی تفسیری و تحلیلی که از مباحث علم اصول هستند و مختص به مواردی هستند که ظهور عرفی کلام معلوم است اما نحوه دلالت لفظ بر آن معنای معلوم،

¹ السید محمود الهاشمی، همان منبع، الجزء الأول، صص 224 - 219.

مجهول است؛ به عنوان مثال در امر به روزه «صم» یا در جمله «توب در زمین است» معنای جملات روشن است ولی چگونگی دلالت حرف «در» بر ظرف بودن زمین برای توب، یا دلالت هیئت امر در کلمه «صم» مجهول است و نیاز به تفسیر دارد. مباحث اصولیین در چگونگی وضع هیئات و معانی حرفیه عهده‌دار تحلیل نحوه این دلالت است. این گونه بحث‌های تحلیلی نقشی در استنباط فقهی ندارد؛ زیرا آن چه در فقه به عنوان بحثی اصولی کاربرد دارد، ظهور صیغه امر در وجوب است.

3. مباحث لفظی اکتشافی که از مباحث علم اصول هستند و عهده‌دار کشف معنای الفاظی است که به طور گسترده و عام در استنباط فقهی کاربرد دارد؛ مانند بحث از اوامر و نواهی، مشتق، مفاهیم و به عنوان مثال از این نکته بحث می‌شود که ظاهر امر، طلب نفسی است یا طلب غیري. یا بحث در این که الفاظ مشتق حقیقت در ذات متلبس به وصف است یا بر ذاتی که در سابق متلبس به وصفی بوده و اکنون آن وصف از آن ذات رخت بر بسته، همچنان صدق می‌کند؛ یا بحث در این که الفاظی که برای مرکبات دارای اجزا وضع می‌شوند، آیا برای خصوص مرکب تام و صحیح وضع شده‌اند یا موضوع‌له این الفاظ اعم از صحیح و ناقص است.

موارد اشتراک بین مباحث اصولی و فلسفه تحلیلی

از آنجا که علم اصول علمی آلی برای فقه است و فقه نیز پیوندی عمیق و ناگسستنی با الفاظ مکتوب (قرآن و روایت) دارد، مباحث الفاظ نقشی اساسی در علم اصول دارد و از طرفی محور اولیه تکون فلسفه تحلیلی نیز مبتنی بر تحلیل مفاهیم و توجه به الفاظ و زبان بوده است؛ از این رو می‌توان موارد زیادی از بحث‌های مشترک بین این دو علم یافت و می‌توان بین آنها ارتباط وثیقی ایجاد کرد. هر چند علم اصول به غرض حل مسائل فلسفی بیان نشده ولی این علم نیز علمی ابزاری است و از جهت اصل این حیثیت با فلسفه تحلیلی اشتراک دارد. البته در کیفیت ابزار بودن با هم تفاوتی دارند، فلسفه تحلیلی به غرض حل یا انحلال مسائل فلسفی و علم اصول به غرض کمک به استنباط احکام شرعی در علم فقه؛ ولی

این مقدار تفاوت باعث افتراق و دوگانگی مسائل اشتراکی این دو علم نیست؛ زیرا مباحث و مسائل به واسطه داعی و اغراض متبعض نمی‌شوند بلکه دواعی و انگیزه‌ها، حیث تعلیلی برای طرح مسائل هستند و باعث تبعیض نمی‌شوند.

غرض این پژوهش حصر تمام موارد اشتراکی بین علم اصول و فلسفه تحلیلی نیست، فقط برخی از موارد به این جهت که مدعای وجود مسائل اشتراکی تبیین شود، ذکر می‌گردد. در مبحث گذشته سه قسمت برای مباحث الفاظ علم اصول ذکر شد که در این قسمت مباحث مربوط به فلسفه تحلیلی ذیل همان سه قسمت ذکر می‌شود:

قسم اول؛ مباحث لفظی مقدمه اصول (مبادی تصویریه)

1. دلالت الفاظ بر معانی حقیقی و مجازی به حسب مقام ثبوت

1-1. اقسام واضح

بحث در اینکه واضح کیست، خدا یا انسان؛ از مباحث زبان‌شناسی تاریخی است که چون در حوزه فلسفه تحلیلی نیست، این قسمت به اختصار ذکر می‌شود.

1-2. تفسیر ارتباط وضعی

حقیقت وضع و اینکه آیا وضع یکی از افعال گفتاری¹ یا افعال زبانی² یا افعال زبان³ است یا فعلی غیرگفتاری است و تفصیل دیگری که در این اقسام وجود دارد. این مباحث متعلق به حوزه فلسفه زبان و از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع و نیز از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی‌اند.

1-3. اقسام وضع

¹ . speech acts.

² . Linguistic acts.

³ . Language acts.

وضع اسماء اجناس به مبحث وضع و حال الفاظ دالّ بر انواع طبیعی، از مباحث مربوط به دلالت (از زیرمجموعه‌های مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع) است، و به فلسفه زبان تعلق دارد¹.

وضع اسماء اعلام به مبحث نام‌های خاص، از مباحث مربوط به نام‌گذاری (از زیرمجموعه‌های مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع) و متعلق به فلسفه زبان است².

وضع اسماء اشاره و ضمائر و هیأت افعال (که از آنها به مصداق - انعکاسی‌ها، اشاره‌گرها³، جزئیات من‌مدارانه⁴ (تعبیر راسل)، الفاظ اشاره کننده، و شاخصدارها⁵ تعبیر می‌شود و وجه جامع همه آنها این است که اگر جمله‌ای حاوی یکی از آنها باشد شنونده آن جمله نمی‌تواند مراد گوینده را درست فهم کند، مگر اینکه درباره آن گفته خاص چیزی مانند زمان، مکان، گوینده و اوضاع و احوال آن را بداند) به مبحث نظام اشاری، که از مباحث مربوط به معناشناسی در سطح جمله‌ها است، و نیز به مبحث شیوه‌های تثبیت کاربرد زبان در جهان واقعی، که از مباحث کاربردشناسی (= مرادشناسی) است، و نیز به مبحث وحدت جمله و کثرت معانی یا قضایایی که از آن جمله فهم می‌شوند، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی (= مرادشناسی) فلسفی (از زیر مجموعه‌های فلسفه زبان) است، تعلق دارد⁸.

¹ درباره این موضوع، ر.ک:

Schwartz, Stephen P. (ed.), Naming, Necessity, and Natural Kinds. (Ithaca and London: Cornell University Press, 1977).

² در این باره، از جمله، بنگرید به: کریپکی، سول ای، نام گذاری و ضرورت، همان. و نیز به:

Moore, A. W. (ed.), Meaning and Reference (Oxford: Oxford University Press, 1993).

Salmon, N., Reference and Essence (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1982).

³ reflexives-token.

⁴ Demonstratives.

⁵ egocentric particulars.

⁶ indicator terms.

⁷ Indexicals.

⁸ در این باره، از جمله بنگرید به:

وضع حروف به مبحث تعاریف بافتی^۱، که از مباحث مربوط به تعریف است، تعلق دارد. خود مبحث تعریف محل تقاطع دو مبحث از مباحث مربوط به معنا، در فلسفه زبان، یعنی مبحث هم‌معنایی و مبحث تحلیل است^۲.

وضع تعیینی به مبحث تعاریف تصریحی^۳، نیز از مباحث مربوط به تعریف است^۴.

وضع تعیینی و وضع استعمالی به مبحث تعاریف تلویحی^۵ متعلق است و از مباحث فلسفه زبان است^۶.

1-4. تبعیت دلالت از اراده

McGinn, G., *The Subjective View* (Oxford: Oxford University Press, 1983).

Quine W. V. *Word and Object* (Cambridge, Mass.: M.I.T. Press, 1960).

Russell, Bertrand, *An Inquiry into Meaning and Truth* (London: Allen and Unwin, 1940).

Yourgrau, P. (ed.) *Demonstratives* (Oxford, Oxford University Press, 1990).

¹ contextual definitions.

² درباره تعریف بافتی، از جمله، بنگرید به:

Robinson, R., *Definition* (Oxford: Oxford University Press, 1950), Ch. VII.

Whitehead, A. N. and Russell, B.A.W, *Principia Mathematica* (Cambridge: Cambridge University Press, 1910). Vol. 1 (2nd edition: 1925).

³ stipulative definitions.

⁴ درباره تعریف تصریحی، از جمله، بنگرید به:

Robinson, R., *op. cit.*, Ch. IV.

فیلسوفان زبان، افزون بر حقیقت تعریف تصریحی (= وضع تعیینی)، به ارزش صدق، منافع و مضار، و قواعد گریز ناپذیر این تعریف نیز پرداخته‌اند که در آثار اصولیان مسلمان بدان‌ها پرداخته نشده است.

این نکته نیز ناگفته نماند که به تعریف، افزون بر رویکرد زبانی، لاقلاً دو رویکرد دیگر نیز می‌توان داشت: رویکرد مابعدالطبیعی و رویکرد مربوط به فلسفه منطقی. این دو رویکرد اخیر، در این نوشته، منظور نظر نیستند. تفاوت این سه رویکرد، اجمالاً این است که مُعَرَّف (= آنچه تعریف می‌شود) در رویکرد زبانی واژه‌ها است، در رویکرد ما بعد الطبیعی چیزها (= موجودات)، و در رویکرد مربوط به فلسفه منطقی، مفاهیم.

⁵ implicit definitions.

⁶Robinson, R., *op. cit.*, pp. 7 and 107 - 8.

تصوری یا تصدیقی بودن دلالت، توقف داشتن دلالت بر اراده یا عدم آن و نیز اینکه اراده قید مدلول وضعی هست یا نه، به مبحث دلالت، که از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع (از زیرمجموعه‌های مباحث فلسفه زبان) است، تعلق دارند¹.

5-1. اشتراک دو ارتباط در یک طرف (= اشتراک و ترادف)²

بحث‌های مربوط به اشتراک به مبحث هم‌نامی، که یکی از سه زیرمجموعه مبحث ایهام یا تشابه (از مباحث معناشناسی در سطح واژه‌ها) است، تعلق دارند³.

بحث‌های مربوط به ترادف به یکی از زیرمجموعه‌های مباحث معناشناختی در سطح واژه و نیز به مبحث هم‌معنایی، که از مباحث مربوط به نظریه معنا، در فلسفه زبان، است، تعلق دارند⁴.

¹ در این باره، از جمله، ر.ک:

Austin, J. L., *How to Do Things With Words* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press and London: Clarendon Press, 1962), especially Lectures 8, 9, and 11.

Strawson, P. F. "Intention and Convention in Speech Acts" in Rosenberg, Jay F. and Travis, Charles (eds.), *Readings in the Philosophy of Language* (Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall Inc., 1971), pp. 599 - 614.

² عبارات مرحوم شهید صدر در توضیح این عبارت چنین است: «هنگامی که دو ارتباط و علقه وضعیه فرض شوند، گاهی این دو ارتباط وضعی از جهت لفظ و معنی متباین هستند که در این صورت بحثی در آن نیست و گاهی این دو ارتباط در یک لفظ واحد مشترک هستند به این نحو که یک لفظ واحد برای دو معنی وضع شده است یا گاهی این دو ارتباط در معنی واحد مشترک هستند به این معنا که دو لفظ برای یک معنی واحد وضع شده باشد؛ حالت اول اشتراک نامیده می‌شود و حالت دوم، ترادف». بحوث فی علم الأصول، ج 1، ص: 111.

³ اصولیون مسلمان به مبحث ایهام جمله‌ها و اقسام آن، که از مباحث معناشناسی در سطح جمله‌ها است، نپرداخته‌اند. درباره هم‌نامی، از جمله، بنگرید به:

Lyons, John, *Language and Linguistics*, op. cit., pp. 146-148.

⁴ اصولیون مسلمان به این مطلب که گاهی میان دو جمله، نه دو واژه، هم‌معنایی برقرار است نپرداخته‌اند. زبان‌شناسان امروزی، در مبحث تفکیک جمله‌ها از گزاره‌ها و قضایا، که یکی از مباحث معناشناختی در سطح جمله‌ها است، و فیلسوفان امروزی زبان، در مبحث هم‌معنایی، به هم‌معنایی جمله‌ها نیز می‌پردازند. درباره ترادف یا هم‌معنایی، ر.ک:

Lyons, John, *Language and Linguistics*, pp. 148 - 151 .

6-1. معنای مجازی

بحث‌هایی مانند حقیقت مدلول مجازی، میزان نیاز مجاز به وضع، منشأ دلالت لفظ بر معنای مجازی، مجوز استعمال لفظ در معنای مجازی، و تعیین مراد از معنای مجازی به مبحث معنای ضمنی یا تلویحی، که به مبحث نظریه مکالمه یا نظریه معنای ضمنی، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی (= مرادشناسی) فلسفی، در فلسفه زبان، است، تعلق دارند.¹

2. نظریه استعمال، مقومات و مصادیق آن

بحث‌های راجع به مقومات و شروط استعمال، اینکه آیا سخن گفتن از باب مرآتیت است یا از باب علامیت، و مباحثی نظیر اطلاق لفظ و اراده خود آن، اطلاق لفظ و اراده نوع و صنف و مثل آن، و استعمال لفظ در بیش از یک معنا، به مبحث دلالت، که از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع، به عنوان یکی زیر شاخه‌های فلسفه زبان تعلق دارد.²

3. علائم شناخت معنای حقیقی و مجازی

Goodman, N. On Likeness of Meaning in Macdonald, M. (ed.), *Philosophy and Analysis* (USA: Blackwell, 1954.)

Mates, B., *Synonymity* (Berkeley, California: University of California, 1950).

¹ درباره مجاز و معنای مجازی، رک:

Ortony, Andrew (ed.), *Metaphor and Thought*, 2nd edition (Cambridge: Cambridge University press, 1993).

Davidson, D., *What Metaphors Mean*, in his *Inquiries into Truth and Interpretation* (Oxford: Oxford University Press, 1984).

Black, M. *Models and Metaphors* (Ithaca, NY: Cornell University Press, 1962).

Abraham, W. *A Linguistic Approach to Metaphor* (Lisse, Holland: Peter de Ridder Press, 1975).

Johnson, M., *Philosophical Perspectives on Metaphor* (Minneapolis: University Of Minnesota press, 1981).

² یکی از بهترین آثار در باب نظریه استعمال متعلق به پل گرایس (Paul Grice)، فیلسوف انگلیسی (1913 - 1988) است. تحلیل وی از حقیقت استعمال به تحلیل اصولیان مسلمان متأخر نزدیک است. بنگرید، از جمله، به این اثر او:

Grice, Paul, *Studies in the Ways of Words*, op. cit.

و نقد زیر بر رأی او، در این باب:

Taylor, Kenneth, *Truth and Meaning*, op. cit., pp. 311 - 319.

بحث راجع به نشانه‌های حقیقت و راه‌های تشخیص معنای مجازی، به مبحث نظریه مکالمه یا نظریه معنای ضمنی، از مباحث کاربردشناختی فلسفی (در فلسفه زبان) تعلق دارد.¹

4. تطبیقاتی که در مدلول حقیقی آنها اختلاف نظر هست

دو بحث حقیقت شرعی و صحیح و اعم، در فلسفه تحلیلی محل توجه نیستند، زیرا به معنای شرعی نام‌های عبادات و معاملات مربوط می‌شوند و به مباحث صرفاً زبانی ربطی ندارند

قسم دوم؛ مباحث لفظی تحلیلی اصول.

1. حروف

1-1. تحلیل معنای حرفی

بحث معنای حرفی و تفکیک آن از معنای اسمی، به مبحث دلالت، از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع، در فلسفه زبان، تعلق دارد.

1-2. وضع حروف

عالمان علم اصول در صدد دستیابی به حکمی واحد برای حروف هستند. علم اصول به غرض تحقیق در باب ادله مشترک در خصوص استدلالات فقهی تدوین شده و از آنجا که زبان منابع فقهی، عربی است و دستور زبان عربی با دستور زبان اروپایی فلاسفه تحلیلی متفاوت است، این فلاسفه در این بحث با اصولیون اشتراکی ندارند.

¹ پل گرایس، در میان فیلسوفان زبان، بیش از همه درباره راه‌های تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی تحقیق و تأمل کرده و شمار این راه‌ها را از ده نیز بیشتر دانسته است. ر.ک:

Grice, H. P. Logic and Conversation. in Cole, P. and Morgan, J. (eds.), *Syntax and Semantics* (vol.3): *Speech Acts* (New York: Academic Press, 1975).

Grice, H. P., *Further Notes On Logic and Conversation*. in Cole, p. (ed.) *Syntax and Semantics* (vol.9): *Pragmatics* (New York: Academic Press, 1978).

2. هیأت

2-1. هیأت جمله‌ها

2-1-1. جمله‌های ناقص

در علم اصول جمله ناقص دو یا چند کلمه‌ای است که سکوت بر آن صحیح نباشد؛ مانند مرکب وصفی و مرکب اضافی. در مبحث دلالت از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع، در فلسفه‌ی زبان این مباحث مطرح می‌شود¹.

2-1-2. جمله‌های تامّ

مباحث تحلیلی مدلول و مفاد جمله‌های تامّ حملیه (خبری و انشائی) و شرطیه با مبحث نظریه افعال گفتاری، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، است، اشتراک دارد².

2-2. هیأت افرادی

2-2-1. هیئت فعل

¹ در دستور زبان (grammar)، که دانشی زبانی و اعم از نحوشناسی و ریخت‌شناسی (صرف) می‌شود، به مجموعه کلمات کمتر از جمله تامّ عبارت (phrase) می‌گویند و برای عبارت پنج مصداق قائلند: عبارت اسمی (که مرکب اضافی فقط یکی از اقسام آن است)، عبارت وصفی (که مرکب وصفی از اقسام آن است)، عبارت فعلی، عبارت قیدی، و عبارت حرف اضافه. در مبحث دلالت از احوال مدلول هر یک از این عبارات پنج‌گانه گفت و گو می‌شود. ر.ک:

Quirk, Randolph, Greenbaum, Sidney, Leech, Geoffrey, and Svartvik, Jan. A Comprehensive Grammar of the English Language (New York: Longman, 1985), pp. 12, 60 - 64.

² ر.ک:

Tsohatzidis, S. L. (ed.), Foundations of Speech Act Theory: Philosophical and Linguistic Perspectives (London: Routledge, 1994).

Bach, k. and Harnish, R., Linguistic Communication and Speech Acts (Cambridge, Mass M.I.T Press, 1979).

Searle, J. and Vandervehen, D., Foundations of Illocutionary Logic (Cambridge: Cambridge University Press, 1985).

بحث هیأت فعل به مبحث وحدت جمله و کثرت معانی یا قضایایی که از آن جمله فهم می‌شوند، از مباحث کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، تعلق دارد.

2-2-2. هیئت مصدر

درباره هیأت مصدر و وجه مصدری، فقط در دستور زبان (= صرف و نحو) بحث می‌شود و در فلسفه تحلیلی مبحثی مشابه ندارد.

2-2-3. هیئت مشتقات

درباره هیأت مشتقات و وجه وصفی، نیز فقط در دستور زبان بحث می‌شود.

2-2-4. اسماء مبهمه

بحث اسماء مبهمه، به همان مباحثی متعلق است که بحث هیأت فعل به آنها تعلق دارد.

قسم سوم؛ مباحث لفظی اکتشافی اصول

1. مشتق

بحث درباره تعیین مدلول لغوی یا عرفی مشتق، به واژه‌شناسی مربوط است نه فلسفه تحلیلی.

2. اوامر

2-1. دلالت ماده امر

بحث از طلب و اراده، که معمولاً ذیل مبحث دلالات مادّه امر می‌شوند، مربوط به فلسفه عمل^۱ که غالباً زیر رشته فلسفه ذهن است، می‌باشد.

2-2. دلالت صیغه امر

بحث‌هایی مانند دلالت صیغه امر بر وجوب، استعمال جمله‌های خبری برای طلب، دلالت امر بر وجوب نفسی عینی تعیینی، دلالت امر در مورد حَظْر، و دلالت امر بر مرّه یا تکرار، به مبحث افعال گفتاری، از مباحث کاربردشناسی، و نیز به مبحث نظریه افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، تعلق دارند.^۲

2-3. اجزاء

2-4. مقدمه واجب

2-5. مسأله ضد

این سه مسئله، از مباحث زبانی نیستند، بلکه از مباحث عقلی (ملازمات عقلیه) می‌باشند.

2-6. حالات خاص امر

1. philosophy of action.

^۲در خصوص اوامر و نواهی، ر.ک:

Hamblin, C. L., Imperatives (Oxford: Basil Blackwell, 1987).

Von Wright, G. H., Norm and Action (London: Routledge and kegan Paul, 1963).

Hare, R. M., The Language of Morals (Oxford: Oxford University press, 1952), Part 1.

Rescher, N., The Logic of Commands (London: Routledge and kegan Paul, 1966)

Searle, J. R. and Vanderveken, D., Foundotions of Illocutionary Logic (Cambridge: Cambridge niversity Press, 1985).

مباحثی نظیر امر در عین علم به انتفاء شرط آن، امر به امر، و امر بعد از امر، به مبحث نظریه افعال گفتاری، از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، تعلق دارند.

7-2. کیفیات تعلق امر

بحث‌هایی مانند تعلق امر به طبیعت یا به افراد، حقیقت واجب تخییری، حقیقت واجب کفایی، و واجب مَوْسَع و مُضِیْق از مباحث زبانی نیستند.

3. نواهی

1-3. دلالات صیغه نهی

مباحثی مانند مدلول صیغه نهی و ... به مبحث نظریه افعال گفتاری فلسفه زبان تعلق دارند.

2-3. اجتماع امر و نهی

3-3. اقتضاء نهی نسبت به فساد

این دو مبحث نیز از مستقلات غیر عقلیه هستند و از مباحث زبانی نیستند.

4. مفاهیم

بحث از مفاهیم (مفهوم شرط، مفهوم وصف، مفهوم غایت، مفهوم حصر، مفهوم عدد و مفهوم لقب) به مبحث معنای ضمنی یا تلویحی و مبحث مکالمه، از مباحث کاربردشناسی‌اند، و نیز به مبحث نظریه مکالمه یا نظریه معنای ضمنی، که از مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی، در فلسفه زبان، است، تعلق دارند.

5. عام و خاص

1-5. عام

بحثهایی مانند معنای عام، اقسام عام (استغراقی، بدلی، و مجموعی)، و ادوات عموم تا آنجا که به مسائل منطقی و فلسفی ربط پیدا می‌کنند (نه معنای واژه‌هایی خاص در زبان خاص)، به مبحث مقادیر متغیرها، که از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع، در فلسفه زبان، است، تعلق دارند.

2-5. تخصیص

بحث‌های صرفاً زبانی ذیل این عنوان (و نه بحث‌هایی مانند تخصیص عام کتابی به خبر واحد و دوران میان تخصیص و نسخ که زبانی صرف نیستند) به مبحث تفسیر متعلقند که از زیرمجموعه‌های مبحث تحلیل واحدهای زبانی بزرگتر از جمله، از مباحث کاربردشناسی است.

6. مطلق و مقید

بحث درباره منشأ اطلاق اسماء اجناس و اعلام اجناس و اسم‌های نکره، به مبحث دلالت، از مباحث مربوط به نظریه حکایت یا ارجاع، در فلسفه زبان، تعلق دارند.

7. مجمل و مبین

بحث از اسباب اجمال و ایهام واژه‌ها و جمله‌ها¹ از مباحث معناشناسی است و بحث طُرُق رفع این اجمال با دلیلی مبین، متعلق به مبحث تفسیر است که از مباحث کاربردشناسی است.

¹ر.ک:

Quine, W. V. O., Word and Object, op. cit.

Govier, Trudy, A Practical Study of Argument, 3rd. ed., (Belmont, California, 1992).

Wolfram, S., Philosophical Logic (London, 1989).

بخشی از مسائل اشتراکی علم اصول با فلسفه تحلیلی ذکر شد. این پژوهش درصدد نقل و نقد نظریه‌های مختلف چیستی معنا در فلسفه تحلیلی و علم اصول و نیز گزینش نظریه‌ای مطابق با صواب در این مسئله است.

1-2-3. مراد از معنا، مفهوم و مدلول

معنا حقیقتی متمایز از مفهوم و مدلول است. البته تعارضی با هم ندارند و ممکن است در یک وجود واحد به اعتبارات مختلف جمع شوند.

درباره فرق معنا و مفهوم می‌توان گفت: معنا محکی و منسوب به عالم ثبوت است و مفهوم حاکی و متعلق به عالم اثبات است. معنا متعلق فهم است نه خود فهم. مفهوم خود شناسایی است و معنا متعلق شناسایی. مفهوم حاکی از کثیرین است ولی معنا صادق بر کثیرین. مفهوم فقط وجودی است ولی معنا می‌تواند عدم و عدمی باشد. معنا محکی علم حصولی است و مفهوم خود علم حصولی. مفهوم فرع معناست؛ لذا مفهوم بی‌معنا ذاتاً محال است اما معنای بی‌مفهوم ممتنع بالذات نیست. مفهوم بالفعل به موجود متکی است و بدون وجود محقق نمی‌شود اما معنا می‌تواند به هیچ موجودی متکی نباشد، مثل معانی محالات که در معنا بودن به واجب هم محتاج نیست و استقلال نفس الامری دارد. مفهوم اشیاء موضوع‌له الفاظ نیست بلکه معنای آنها موضوع‌له واقع می‌شود.¹

برخی از فرق‌های معنا و مصداق نیز از این قرار است: معنا می‌تواند نفسی و بدون نسبت باشد اما مصداق همیشه قیاسی است؛ به تعبیر بهتر مصداق لزوماً صفت ذات اضافه است اما معنا چنین نیست. اگر گفته شود «انسان یک معنا است» لازم نیست بگوییم معنای

Williams, T., *Vagueness* (London: Routledge, 1994).

Sainsbury, R. M., *Paradoxes* (Cambridge: Cambridge University Press, 1988), ch. 2.

¹ غلامرضا فیاضی، چیستی معنا، فصلنامه علمی - پژوهشی آیین حکمت، شماره 16، تابستان 92، ص 129 و 131 و 132. همان، ص 138 - 139.

چه چیز؛ اما اگر گفته شود «انسان یک مصداق است» لازم است گفته شود که مصداق چه چیزی. معنا اصل است و مصداق فرع آن¹.

مفهوم و مصداق نیز با یکدیگر متمایز هستند چون مفهوم فقط ذهنی است اما مصداق می‌تواند عینی هم باشد. مفهوم فقط حکایت است اما مصداق می‌تواند حقیقت هم باشد. مفهوم فقط حقیقی است اما مصداق می‌تواند اعتباری هم باشد. مفهوم فقط علم و کشف است اما مصداق می‌تواند معلوم و مکشوف هم باشد².

در این پژوهش درصدد بیان چیستی معنای الفاظ هستیم. به طور مشخص می‌توان گفت باید نظریه‌ای درباره معنا ارائه شود که این چنین سوالاتی را جواب بدهد: معیار در معناداری الفاظ چیست و چرا برخی از مجموعه علائم یا صداها جملات معناداری هستند؟ چرا هر جمله معناداری معنای خاص خود را دارد؟ چگونه تبیین می‌شود که اهل هر زبانی قادر هستند به فهم و ایجاد جملات آن زبان هستند، بدون اینکه هیچ تلاشی انجام دهند؟

خلاصه فصل اول

فلسفه تحلیلی نوعی رویکرد تحلیلی برای حل یا انحلال مسائل فلسفی است. فیلسوفان با گرایش تحلیلی به بحث درباره مبادی معرفت‌های مختلفی از قبیل زبان، حقوق، اخلاق و... می‌پردازند و مفاهیم آن معرفت‌ها را تحلیل می‌کنند. از مهم‌ترین مسائل فلسفه زبان، بحث از ماهیت معانی الفاظ است. اصول فقه در اصطلاح علمی آلی پیرامون قواعد و ابزار استنباط احکام فقهی از منابع فقه است و از آنجا که عمده منابع فقهی با مباحث الفاظ ارتباط وثیق دارد، علمای اصول از این مباحث بحث کرده‌اند. برخی از مباحث الفاظ از مقدمات علم اصول هستند که به عنوان مبادی تصویری آن در مقدمه این علم بحث شده‌اند؛ نظیر بحث از وضع، معنای حقیقی و مجازی، استعمال و... این پژوهش درصدد نقل و نقد

¹ همان، ص 139 – 140.

² همان، ص 140 – 141.

نظریه‌های مختلف چستی معنا در فلسفه تحلیلی و علم اصول و نیز گزینش نظریه صواب در این مسئله است.